

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

من خواهش می‌کنم که اگر گاهی در مجلس می‌بینید به عنوان شوخی مطلبی می‌گویم، در همان هم شوخی بی‌خود نمی‌کنم در خود آن درسی است، به آن توجه کنید. مثلاً کسی آمده بود مصافحه، طبق معمول دست را گرفت و بوسید، من سرش را زدم کنار، ایستادم. گفتم که من دست تو را گرفتم یا تو دست من را؟! گفت: معلوم است. گفتم: پس حالا هم باید من دستت را بگیرم یعنی بمانی که من شروع به مصافحه کنم. این را فقط به عنوان مثال گفتم ولی بطور کلی شوخی و مزاح هم به اندازه‌ی کم بسیار خوب است، عیب ندارد که در دل مؤمن، یک نحوه تحرکی انجام بدهد. از جمله شوخی‌هایی که خیلی هم مشهور است، بین پیغمبر و علی علیه السلام بوده؛ یک ظرف خرما جلوی آنها بود با هم می‌خوردند. پیغمبر آهسته هر چه خرما می‌خورد، هسته‌اش را می‌گذاشت جلوی علی، آن آخر پیغمبر گفت که ببینیم کدام ما بیشتر خرما خوردیم؟ نگاه کنیم ببینیم چه کسی بیشتر خرما خورده؟ نگاه کردند، علی هم نگاه کرد و دید جلوی پیغمبر هیچ هسته‌ای نیست، جلوی علی فراوان است. در مقابل اینکه پیغمبر این فرمایش را فرمودند، علی عرض کرد: بله نگاه کنیم هر که خرما را با هسته خورده، او خیلی خورده و امثال دیگری که گفته‌اند و این همانی است که در واقع نمونه‌ای از این نوشته‌ای است در یک گوشه‌ای از *پند صالح* که فرموده‌اند مؤمن باید ذکی، هوشیار باشد. همین جا هوشیاری است.

اگر فرمایشات پیغمبر و علی علیه السلام یا داستان‌ها را می‌خواندید، سعی کنید در این داستان، ببینید نتیجه‌ی این داستان چیست و آن حضرت از تنظیم این داستان، چه نظر داشتند. آن را درس بگیرید. در این صورت شوخی هم ایرادی ندارد و شاید بشود گفت که خداوند شوخی را خلق کرده برای اینکه بشر بفهمد همه‌ی زندگی‌اش آنطوری بود یعنی یک حیوان فرقی که با انسان دارد، در چنین شوخی‌ای دیده می‌شود. منتها خداوند محبت کرده، تو را فهمانده که آن زندگی نیست، آن اسمش شوخی است و اینکه زندگی می‌کنی، زندگی است. امر خدا این است، ان شاء الله بفهمیم. *(برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۴/۱۱/۲۳، جلسه خواهران ایمانی)*

\*\*\*\*\*

ما بچه که بودیم، می‌خواستیم گنجشک بگیریم یا بزرگ‌تر مثلاً از این فاخته‌ها که ما می‌گفتیم: «موسی کتقی» یک چنین چیزی. یک غربال می‌گذاشتیم، پایینش هم دانه می‌ریختیم، این دانه همینطور بود تا جای دور دست. گنجشک‌ها یا کفترها می‌آمدند بخورند، یک دانه می‌خوردند، یک دانه‌ای جلوتر بود، می‌رفتند جلوتر آن را می‌خوردند، باز جلوتر تا می‌رسیدند به آن جای غربال، نخ را

می کشیدیم، غربال می افتاد، می گرفتیم. بعضی از این کفترها دو نوع بودند. حالا هر کدامشان را شما می گویند خوشبخت هستند، میل خودتان است ولی منظور بعضی ها گیر می افتادند ما نگه می داشتیم که مثلاً کفتر بود بزرگ می کردیم، خیلی راحت آزاد می شد، بعضی ها را یک خرده بازی می کردیم بعد گربه می خورد. دو رقم بودند، باز هم اینجا این دو رقم را، هر طور خودتان می خواهید، تعبیر کنید. تا اینجا که من گفتم، اینها هیچ تعبیر و تفسیر جداگانه ای ندارد، این چیزی است که بچه ها این کار را می کنند.

حیوانات اصلاً مثل سنگ و کلوخ و درخت خودشان یک زندگی جداگانه ای دارند، جدا غیر از ما هستند اما خداوند در مورد بشر خواسته که این بشر باور کند که خودش یک وجود مستقلی است. برای اینکه برای او عبادت آفریده، برای او تمام اینها را آفریده. می خواهد که باور کند که من یکی، خدا یکی. «من» عبادت می کنم، برای چه؟ برای اینکه آن اول که آفریده شد، خدا را که نمی بیند. خودش را می بیند و آن پدر و مادر حیوانی اش را. کم کم که بزرگ می شود، می فهمد این گندمی که می ریزند و ما را به تله می اندازند، این گندم از کجا آمده؟ چه کسی این گندم را ریخته؟ یک خرده فکرش بالا می رود می بیند اربابش آمده، گندم دستش می ریزد. می گوید: بله، این است. ارباب ما، صاحب ما، این است. یک مدتی در این فکر زندگی می کند، بعد می بیند که چند روزی نیامد بعد که آمد افتاده، پایش شکسته. می گوید: این چه کسی بود که اینقدر جرأت کرد که پای ارباب ما را بشکند؟! من باید لشکر بکشم این را چه کار کنم. کم کم بزرگ می شود می بیند نه! اربابش هم مثل خودش است. در مقابل یک اراده ی بالاتری، در مقابل یک وجود مهمتری، او هم تسلیم است. همینطور ذهنش می رود تا به خداوند می رسد یعنی همان کاری که برای به تله انداختن او گذاشتند، دانه آفریدند، اول این دانه بعد آن یکی دانه، بعد آن دانه، تا برسد به تله، فکرش همان مسیر را طی می کند. ببینید! مسیرهای زندگی همه شبیه به هم است، ما خودمان نمی دانیم. همین مسأله خیلی ساده است منتها اینکه خداوند فرموده، بهتر است درباره ی موجودات طبیعی و گردش طبیعت فکر کنیم، این است. بعد می بینیم اینهایی که در سیاست وارد هستند، (حالا آن را من چون وارد نیستم، بلد نیستم) ولی آنجا هم همینطور است. گندم می ریزند به تله می اندازند. بعد که به تله انداختند، بعضی ها منصف هستند. آنکه به تله انداختند، اقلّاً یک نان و آبی به او می دهند، بعضی ها نه! وقتی که به تله انداختند دیگر رهایش می کنند، هم تله را رها می کنند و هم آن را. این زندگی ها شبیه به هم است. «از زندگی عبرت بگیریم» یعنی همین. غیر از وقایعی که اتفاق می افتاده، تمام گوشه و کنارهای زندگی خودمان عبرت است. عبرت یعنی چه؟ یعنی همین که ما می بینیم آن کفتر فکر می کند این چند گندم را که جلو رفت، خوشحال می شود؛ چقدر اینجا با نعمت است، گندم زیاد دارد! هر چه می رود به قبلی اش می گوید: چقدر خوب بود ولی همینطور می رود تا شاهنامه آخرش خوش است که می گویند اینجا است. همه ی این دانه ها را می چیند می گوید: چه خوش است! ولی آخرش؟! آخرش اینطور است.

حالا یکی از این جریانات، مسأله ی ازدواج زن و مرد است. خداوند همانطور که گفتیم جاندارانی را در این کره ی زمین پخش کرده. کرات دیگر را نمی دانیم شاید باشد، شاید نباشد، به ما چه! هر وقت

رفتیم آنجا و آنجا را هم استعمار کردیم و نمی دانم انتخابات و... راجع به آنجا هم حرف خواهیم زد. آنجا را نمی دانم حالا، در همین کره ی زمین می بینیم این چیزها هست.

جاندارانی که آفریده، ما نمی بینیم که شلَم شوربایی، شلوغی در آنها باشد. منظم می آیند و می روند. گله های گوسفند که داریم و چیزهای دیگر همینطور. همیشه خداوند در نظر دارد تمام چیزها را که می بینیم، بشر باور کند مستقل است، خودش را مستقل می بیند. به همین جهت از همان اول هم که بچه به دنیا می آید، احساس می کند که مستقل است، خودش هر کار می خواهد می کند. یک خرده بزرگتر شد، می بیند نه! پدرش، مادرش بالای سرش است، اگر فلان کار را بکند، او را دعوا می کنند ولی خدا می خواهد که این بشر احساس کند که مستقل است، استقلال دارد. وقتی این استقلال را دارد، می گوید: من تنها، همه چیز را دارم، چرا یکی دیگر درست کنم مثل خودش؟ که این نکته را روانکاوها خیلی دقیق متوجه شدند که نمی خواهد مثل خودش چیزی باشد، هم زن و هم مرد، بشر می گویم بطور کلی. بعد خداوند برای اینکه می خواهد نیت خودش را عملی کند ولی نمی خواهد به زور باشد، به همین بشری که خودش آفریده و در معنا اصلاً نوکر و مجسمه ی خودش است ولی اینطور می کند. برای اینها دانه آفریده. دانه بریزد که اینها با هم بیایند و بعد خودشان خبر ندارند. حالا این اواخر که یک خرده بشریت جلو رفته، خبر شده و از اینها نسل به وجود بیاید.

یک مثلی که در کتاب های عرفانی به خصوص اخیر، کتاب های حضرت سلطان علی شاه و اینها هست، این مثل را زدند که می گویند: کسی اگر دارد گندم می کارد، آب داده، زمین آماده شده، گندم می کارد، طبیعی است که این گندم بعد سبز می شود، خوشه می کند، گندم می دهد و بعد از آنکه گندمش را داد، گاه آن هم به درد می خورد. آن داستان هم هست که انوشیروان در جایی دید پیرمردی که الان باید تشریفاتش را ببرد، دارد درخت می کارد، درخت چه؟ درخت گردو که ده سال بعد میوه می دهد. نگاه می کند می گوید: پیرمرد! چه کار می کنی؟ درخت گردو می کاری؟ گفت: بله!

دیگران (پدران ما) کاشتند ما خوردیم

ما می کاریم، دیگران بخورند

حالا این گندم کار هم تا حدی همینطور است. می پرسد: این گندم را برای چه می کاری؟ چرا؟ این گندم که در دستت هست، داری می ریزی به زمین، هدر می دهی! پس گندم نمی خواهی که می ریزی به زمین؟! می گوید: نه، این گندم را می خواهم، برای این می ریزم که بیشتر از آن را بگیرم. وقتی می ریزم به یاد خدا می ریزم یعنی می گویم این زمین و آسمان و همه جا مال خداست. این گندم هم که دست من است، مال خداست، تقدیم به خود خدا می کنم. خداوند یکی را ده می دهد. من که یک من گندم بریزم، ده من گندم به من می دهد. چه می گوید؟ می گوید: «گندم» به من می دهد. اصلاً یادش نیست که بعد که این گندم را گرفت، گاه آن را هم می آورد و در ساختمان گاه گل می کند یا می آورد می فروشد. اصلاً از آن اسمی نمی برد ولی می داند. حالا آیا اینکه سؤال کرده از این کشاورز که چرا گندم می کاری؟ اگر گفت: گندم می کارم برای اینکه دلم می خواهد گاه داشته باشم، حرف غلطی نگفته ولی به او می خندند. می گویند: دیوانه ای؟ گندم می کاری، گاه می خواهی؟! گندم بخواه، وقتی

گندم را خدا به تو داد، کاه هم جزء آن هست.

زندگی دنیا، زندگی معمولی اجتماعی را به صورت شرافتمندانه و مقتدرانه، اقتدار انسانی، بخواه. خداوند نه تنها آن را می‌دهد بلکه کاه را هم اضافه به تو می‌دهد یعنی آرامش و احترام خودِ دنیایی هم به تو می‌دهد که این آیه‌ی قرآن می‌گوید: بعضی مردم هستند، می‌گویند که رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً، خدایا! به ما، در دنیا خوبی برسان. خدا حرف‌شان را گوش می‌دهد، به آنها هم می‌دهد ولی در آخرت نصیبی ندارند. اما بعضی‌ها می‌گویند: رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً (سوره بقره، آیه ۲۰۱) هر دو را می‌گویند. برای اینکه الان در دنیا هستند، اول دنیا، بعد آخرت. می‌گویند: فِي الدُّنْيَا كَالآن هستیم و بعد ما که فِي الْآخِرَةِ باشد. خدا به اینها هر دو را می‌دهد. حالا البته این مطلب، اینقدر عجیب است که ما خودمان می‌بینیم خیلی‌ها زندگی‌شان خیلی خراب است ولی آن زندگی که خدا می‌دهد، «دل» می‌دهد. بابا طاهر می‌گوید:

به گورستان گذر کردم کم و بیش

بدیدم گور دولتمند و درویش

البته درویشش منظور اینجا ضعیف و ناتوان است.

نه درویش بی‌کفن در خاک خفته

نه دولتمند برد از یک کفن بیش

نه این بی‌کفن است، نه آن دو کفنی است. خدا آرامشی می‌دهد به دل. دیدید بعضی وقت‌ها هیچ چیزی نمی‌خواهید، فکر کنید! و آرامش هم ندارید. گاهی اوقات هیچی نمی‌خواهید ولی آرام هستید. همان آرام هستید که هیچی نمی‌خواهید، آن برای شما آرامش است. این است که معانی آیات قرآن، کاملاً منطبق بر زندگی ماست، این زندگی و آن زندگی و رابطه‌ی اینها کاملاً اینها را روشن می‌کند، منتها با توجه به معنای آن. ان شاء الله خداوند، هم توجه به معنا به ما بدهد، هم هر چه زودتر همه چیز خوب را به ما بدهد. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۴/۱۱/۲۸)

بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (محبوب علی‌شاه) شامل: جزوات گفتارهای عرفانی / شرح رساله شریفه پند صلح / شرح فریاشات حضرت سجاد علیه السلام (شرح رساله حقوق) / شرح فریاشات حضرت صادق علیه السلام (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) / جزوات موضوعی (درباره‌ی استخاره، خانواده، حقوق مالی و عشریه، دعا، خواب و رویا، بیماری و شفا، روح، شیطان، آداب حضور در مجلس تقریری، امر به معروف و نهی از منکر) / جزوات رفع شبهات با کزیده‌هایی از بیانات / جزوات پرسش و پاسخ با کزیده‌هایی از بیانات / مکاتیب عرفانی (مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها) / مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها / شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم / گفت و گوهای عرفانی (مجموعه‌ی مصاحبه‌ها) منتشر شده است.

جهت سفارش و دریافت جزوات از طریق شماره تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ و یا سایت [WWW.JOZVEH121.COM](http://WWW.JOZVEH121.COM) اقدام فرمایید. همچنین برای دریافت کزیده‌هایی از بیانات می‌توانید به کانال @jovzveh121 در برنامه‌ی تلگرام بپیوندید.